

سلسله دروس استاد آیت الله سید جعفر سیدان دامت برکاته

در شرح کتاب شریف توحید صدوق

جلسه سوم: پنجشنبه مورخه ۱۳۹۰/۱۲/۱۸

مکان: مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر عج

تهیه و تنظیم: قدرت الله رمضان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين و خير الصلاة و السلام على خير خلقه، حبيب إله العالم أبي القاسم محمد ﷺ

و على آله آل الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم لقاء الله.

قال الامام امير المؤمنين عليه السلام:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنِ
الَّذِي لَمْ يُولَدْ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونِ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَ لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ
فَتَقْدَرُهُ شَبَحًا مَائِلًا وَ لَمْ تُدْرِكْهُ الْأَبْصَارُ فَيَكُونُ بَعْدَ انْتِقَالِهَا حَائِلًا... .

حدیث شریفی که مورد بحث است، حدیث اول از باب دوم (باب التوحید و نفی التشبیہ) از کتاب شریف

توحید صدوق می باشد.

از اصول توحیدی که تا کنون بیان شده، سه اصل ذیل است:

اصل «حی لا یموت»، اصل «کلُّ يوم في شأن» و اصل «لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَلِدْ».

این اصل سوم هم از اصول بسیار مهم است. چون طبق این اصل، چیزی (به هر معنای لطیفی که فرض

شود) از او جدا نشده و خودش هم از چیزی (هرچند ظریف) جدا نشده است.

در همین خصوص روایت زیبایی وجود دارد که خوب است نقل شود:

و وهب بن وهب قرشی نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش حضرت امام باقر علیه السلام از پدرش

حضرت امام حسین علیه السلام حدیث نمود که اهل بصره نامه‌ای به ایشان نوشتند و از معنای «صمد» سؤال کردند.

حضرت در جواب ایشان نوشت (التوحید، ص: ۹۰ - ۹۱):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخُوضُوا فِي الْقُرْآنِ وَ لَا تُجَادِلُوا فِيهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ
بِغَيْرِ عِلْمٍ ؛ بدون علم، در قرآن خوض نکنید و پیرامون آن جدال ننمایید و سخن نرانید.

بله اگر مطلب واضح است، گیری ندارد صحبت بشود، اما اگر مطلب پیچ دارد و ابهامی در کار است، باید

خیلی دقیق شد.

فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ؛

از جدم رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: اگر کسی در باره قرآن (بدون آگاهی مناسب) حرفی

بزند جایگاهش از آتش پر خواهد شد.

این در حالی است می‌بینیم در باره قرآن چه مطالبی بیان کرده و می‌کنند!

مثلاً در باره آیه:

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ»؛ کوه‌ها را می‌بینی، و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهایی که شما انجام می‌دهید مسلماً آگاه است! (سوره نمل آیه ۸۸).

ملاصدرا (بعد از اینکه حرکت در جوهر را توضیح می‌دهد) می‌گوید:

و أما رابعا فقولك: «هذا إحداث مذهب لم يقل به حكيم كذب و ظلم»، فأول حكيم قال في كتابه العزيز هو الله سبحانه و هو أصدق الحكماء حيث قال: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ».

یعنی آیه شریفه هم حرکت جوهری را بیان می‌کند! در حالی که صریح آیه این است که حرکت در «این» است. (تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ)، حرکت ابرها در «این» است، نه حرکت در جوهر و ذات. متأسفانه از این دست مطالب، یکی و دو تا نیست.

در ادامه جواب حضرت امام حسین (علیه السلام) آمده است:

وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ: اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. خدا صمد است یعنی «لَمْ يَلِدْ» است (چیزی از خدا جدا نمی‌شود)، و «لَمْ يُولَدْ» است (خدا هم از چیزی جدا نشده)، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» است (هیچ مانندی برای او نیست).

لَمْ يَلِدْ: لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ كَالْوَلَدِ وَ سَائِرُ الْأَشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَا شَيْءٌ لَطِيفٌ كَالنَّفْسِ وَ لَا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ كَالسَّنَةِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطَرَةِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبُهْجَةِ وَ الضَّحِكِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَةِ وَ السَّامَةِ وَ الْجُوعِ وَ الشَّبَعِ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ أَنْ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ أَوْ لَطِيفٌ.

چیزی از او جدا نشده، نه مانند بچه‌ای که از مادر متولد می‌شود، و نه مانند اشیاء دیگر (که دارای ثقل‌اند). و نیز هیچ چیز لطیفی (مانند اموری که در ارتباط با انسان خیلی ظریف و لطیف است: همچون بروز گرسنگی، سیری، خوف، غم، اندوه، بهجت، خوشحالی و غیره که از نفس بروز می‌کند و از بدوات و مبرزات نفسی است) هم از او جدا نشده است. در مخلوقین چنین است که چیزی (کثیف یا لطیف) از چیزی جدا می‌شود.

وَلَمْ يُولَدْ: لَمْ يَتَوَلَّدْ مِنْ شَيْءٍ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ شَيْءٍ كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ الْكَثِيفَةُ مِنْ عَنَاصِرِهَا كَالشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ وَ الدَّابَّةُ مِنَ الدَّابَّةِ وَ النَّبَاتُ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءُ مِنَ الْيَنَابِيعِ وَ الثَّمَارُ مِنَ الْأَشْجَارِ وَ لَا كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ اللَّطِيفَةُ مِنْ مَرَاكِزِهَا كَالْبَصَرِ مِنَ الْعَيْنِ وَ السَّمْعُ مِنَ الْأُذُنِ وَ الشَّمُّ مِنَ الْأَنْفِ وَ الذَّوْقُ مِنَ الْفَمِ وَ الْكَلَامُ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ التَّمْيِيزُ مِنَ الْقَلْبِ وَ كَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ لَا بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ وَ لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ.

حضرت حق، از چیزی جدا و خارج هم نشده، نه مانند اشیائی که ثقل دارند (همچون جدایی و خروج چشمه‌ای از دریا، حیوانی از حیوانی، گیاهی از زمین، میوه‌ای از درخت)، و نه مانند اشیاء لطیف (بسان دیدن نسبت به چشم، شنیدن نسبت به گوش، بوییدن نسبت به بینی، چشیدن نسبت به دهان، کلام نسبت به زبان، درک نسبت به روح و غیره).

او از چیزی (به هر لطافتی که فرض شود) جدا و خارج نشده و بر چیزی قرار نگرفته است. چراکه همه اینها موجب نیاز، محدودیت، ترکیب و مخلوقیت است که به ادله عقلی از ذات باری منتفی است. ممکن است کسی بگوید: بله از چیزی گرفته نشده و چیزی هم از او خارج نشده چون همه چیز خودش است. چیزی غیر او نیست که او از آن چیز، یا آن چیز از او خارج شده باشد. این است معنای «لم یلد و لم یولد»! این مطلب را فراوان گفته‌اند، که از باب نمونه دو مورد را نقل می‌کنیم:

مورد اول:

«ما سوی الله همه فیض حقّند و فیض از مفیض جدا نیست چون اضافه اشراقیه است و جدایی‌شان در حد و نقص است چنانکه سید اوصیا و خاتم اولیا در عبارت بالا (بینونة صفة لا بینونة عزلة) فرموده بودند. مثلا در نظر بگیریم موج را و دریا را که موج از آن جهت که آب است با دریا متصل است که بینونت عزلت نیست و از آن جهت که موج است از دریا جداست یعنی موج است و دریا نیست که بینونت صفت است. پس موج دریا را به اندازه بهره وجودی‌اش از آب عالم است» (ممد الهمم، ص: ۵۷).

مورد دوم:

«لم یلد بانفصال شیء منه (سواء كان المنفصل ولدا مماثلا له أو شیئا غیر مماثل له) فأنه لا مباین له حتّی یکون منفصلا منه أو غیر منفصل، و لم یولد (و لم ینفصل هو من شیء من الأشياء) فأنه لا شیء غیره حتّی یکون هو منفصلا منه و مباین له» (تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۴، ص: ۲۸۳).

یعنی هیچ چیز از او جدا نشده، چرا؟ چون اصلا مباینی ندارد تا اینکه از او جدا شود، هرچه هست خودش است. خودش هم از چیزی جدا نشده که والد داشته باشد، چرا؟ چون غیر خودش چیزی نیست؛

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لا جرم عین جمله اشیاء شد

(ممد الهمم، ص: ۱۱۰)

چیزی دیگری در کار نیست (سالبه به انتفاء موضوع است).

در جواب اینها باید گفت:

بطلان اینها بس روشن است. لذا برای اینکه (یک در میلیارد هم) ذهن کسی به اینجاها نرود؛ امام علیه السلام در

ادامه نامه فرموده است:

مُبْدِعُ الْأَشْيَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ؛

بله، اگر به این معنا بگیریم که: در مقابل او همه چیز، هیچ است (فنای حکمی)، این مسئله‌ای ندارد. یعنی انسان ممکن است به جایی برسد که (جز در ارتباط با خدا و توجه به او) حتی از خودش هم غافل بشود (فانی حکمی بشود)، این درست است؛ نه اینکه در خارج چیزی نیست، هست اما او فقط به خدا توجه دارد. اینکه در خارج، چیزی جز او نیست، غلط است. این مطلب هم در اینجا و هم در همه جا (طبق منابع و حیانی) رد شده است.

اما اینکه بگوییم: در مقابل خدا چیزی جا ندارد که مطرح شود. همه چیز فقیر بلکه عین فقرند، درست است و مشکلی ندارد. سعدی هم – از همه بهتر – همین مطلب را گفته است.

شهید مطهری در شرح منظومه – که ضمناً شعر سعدی را هم نقل می‌کند – آورده است:

۱. یک نظریه همان نظریه‌ای است که گفتیم بهتر است آن را «وحدت شهود» بنامیم نه وحدت وجود؛ و اگر نگوییم که مقصود از وحدت وجود در کلمات عرفای دست اول وحدت شهود بوده است باید بگوییم که مقصود از وحدت وجود در کلمات عرفای دست دوم و حتی مثل قشیری همین وحدت شهود بوده است. حتی قشیری ابا دارد از اینکه بگوید عرفای قبل از او مقصودشان از وحدت وجود، وحدت حقیقت وجود بوده است. او اصرار دارد که نه، عرفای قبل هم اگر وحدت می‌گفته‌اند مقصودشان وحدت مشهود بوده نه وحدت حقیقت وجود. سعدی هم یک وحدت وجودی در بوستان دارد که باید آن را وحدت شهود یا وحدت مشهود نامید و آن این است که می‌گوید:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست	بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق شناس	ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند	بنی آدم و دیو و دد کیستند

بعد می‌گوید:

پسندیده بگزیده‌ای هوشمند	جوابت بگویم گر آید پسند
که هامون و دریا و کوه و فلک	پری، آدمیزاد و دیو و ملک
همه هرچه هستند از آن کمترند	که با هستی‌اش نام هستی برند

(مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۹، ص: ۱۸۲ – ۱۸۳).

این مطلب درست است، یعنی بکوشیم از همه چیز (جز او) غافل شویم، و شهود ما چنین شود. به این معنا، عبارت: «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ» هم درست خواهد بود.

اما اینکه بگوییم: موج است و دریا، دریاست و موج، هر دو یکی است، و توهم ماست که دو چیز فکر می‌کند! این معنا – که کمّالین از عرفای اصطلاحی گفته‌اند – درست نخواهد بود.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ